

اصلاحات چیست؟ مصلحین کیانند؟ و اصلاح طلبان کدام؟ - بخش آخر

نهضت بازسازی تفکر دینی اقبال: علامه محمد اقبال لاهوری هم مانند بنیانگزاران نهضت سلفیه موضوع انحراف اسلام را بعنوان ریشه اصلی عقب ماندگی و انحطاط مسلمانان مطرح کرد و مانند آنها معتقد بود که تا زمانیکه ما نتوانیم اسلام را از انحراف نجات دهیم امکان نجات مسلمانان از عقب ماندگی و انحطاط وجود ندارد ولی از نظر علامه محمد اقبال لاهوری علت اصلی انحراف اسلام یونانی زدگی اسلام است که از دوران عباسی جهت عقیم کردن حرکت اسلام سیل اندیشه یونانی اعم از ارسطویی و افلاطونی بسمت اسلام سرازیر شد و با سرازیر شدن اندیشه یونانی به قالب اسلام بود که تمامی چشمه های دینامیسم دین محمد خشکید مسلمانان از طبیعت و تاریخ و عقل خود بنیادگر فاصله گرفتند و اینها را به غرب بیکنی و غرب رنسانسی واگذار کردند و بجای آن طبیعت گریزی و مجرد اندیشی و ذهنیگرایی غرب ارسطویی و غرب افلاطونی و غرب یونانی وام گرفتند و با این جابجائی مفاهیم بود که ما مسلمانان فعال و آزاده و عقلانی و پویا و دینامیک و تغییر ساز بدل شدیم به مسلمانان منفعل و طبیعت گریز و علم گریز و مجرد اندیش و عقلانیت گریز و استدلال گریز مکلف و مفسر منقاد و لذا تا زمانیکه نتوانیم دو باره با نفی یونان زدگی از اسلام به بازسازی دو باره آن مفاهیم معرفتی مسخ شده بپردازیم امکان نجات از عقب ماندگی و انحطاط موجود مسلمانان وجود نخواهد داشت بدین علت بود که اقبال برعکس شعار اصلاح گرایانه امام حسین و شعار احیاء گرانه امام محمد غزالی و شعار سلفیه سیدجمال - عیده - رشید رضا - دکترین و پروژه و شعار بازسازی مطرح کرد شعار بازسازی تفکر دینی علامه محمد اقبال لاهوری هم با شعار اصلاح گرانه امام حسین متفاوت بود و هم با شعار احیاء گرانه امام محمد غزالی و هم با شعار سلفیه سیدجمال - عیده - رشید رضا متفاوت میباشد چرا که در شعار بازسازی تفکر دینی اقبال صحبت بر سر یک مهندسی و یک پترن می باشد که بر پایه آن اقبال معتقد است که باید قالبهای موجود مفاهیم اصیل را حفظ کرد اما از درون ساختار اسلام دست به مهندسی جدیدی بزنیم که توسط آن می توانیم محتوا های این مفاهیم جدید را از یونانی به اسلام استحاله بکنیم. عبارت دیگر از نظر اقبال بازسازی تفکر دینی اسلام پروژه ای است جهت مبارزه با یونانی زدگی مفاهیم اصلی اسلام و بجای آن اسلامیزه کردن آن مفاهیم. به این علت بود که علامه اقبال سلسله کنفرانسهای خود که در کتاب بازسازی فکر دینی در اسلام او تدوین یافته است در این رابطه مطرح کرد که عنوان این کنفرانسها عبارت می باشد از:

1. معرفت و تجربه دینی
2. محک فلسفی تجلیات تجربه دینی
3. تصور خدا و معنی نیایش
4. آزادی و جاودانی من بشری
5. روح فرهنگ و تمدن اسلامی
6. اصل حرکت در ساختمان اسلام
7. آیا دین ممکن است؟

که در تمامی این کنفرانسها اقبال می کوشد دست به یک بازسازی مفاهیمی زیر بنائی فلسفی اسلام بزند و توسط این پروژه بازسازی و مهندسی تمامی مفاهیم زیر بنائی فلسفی را دچار تغییر و تحول سازد از مفهوم طبیعت تا مفهوم خدا و مفهوم تغییر و حرکت و ختم نبوت و حتی مفهوم زمان و مفهوم تجربه و عقل و علم و ... دچار استحاله محتوایی کند اولین بحث کتاب بازسازی فکر دینی در اسلام اقبال کنفرانس معرفت و تجربه دینی می باشد در این کنفرانس که سر آغاز پترن مهندسی پروژه بازسازی مفاهیمی اقبال می باشد اقبال می کوشد تا به مسلمان ثابت کند که توجه به طبیعت یا توجه به واقعیت بیرونی یک اصل قرآنی است و طبیعت گریزی یک اصل اندیشه یونانی است در صفحه 6 سطر شانزدهم می گوید:

" افلاطون شاگرد سقراط به مدرکات حسی به چشم بی اعتباری می نگریست چه از اینها به نظر وی تنها اعتقادی بدست می آید نه اینکه سبب رسیدن به علم حقیقی باشند و درست بر خلاف این است قرآن که سمع = شنیدن و بصر = دیدن را ارزنده ترین هدایای الهی می شمارد و این همان چیزی است که دانشجویان قدیم اسلامی در نتیجه افسون تعلیمات و پژوهشهای یونانی کاملاً فراموش کرده بودند آنان قرآن را در پرتو فکر یونانی تلاوت می کردند - مدت 200 سال طول کشید تا دریافتند که روح قرآنی ضد یونانی است و نتیجه این دریافت نوعی از طغیان فکری بود که هنوز به اهمیت کامل آن پی نبرده ایم."

در صفحه 12 سطر اول همین کنفرانس می گوید:

" اکنون وقت مناسب آن است که اصول اساسی اسلام مورد تجدید نظر واقع شود در این سخنرانیها هدف من بحث فلسفی در باره بعضی از مفاهیم اسلام است به این امید که شاید این کار لاقول در فهم شایسته معنی اسلام بعنوان پیامی که به بشریت فرستاده شده سودمند افتد."

بنابراین علامه اقبال لاهوری در پروژه بازسازی تفکر دینی در اسلام ابتدا درد انحراف اسلامی را یونانی زدگی تبیین کرد لذا جهت نجات اسلام از یونانی زدگی کوشید تحت شعار بازسازی فکر دینی در اسلام معتقد به مهندسی جدید در اسلام بر پایه عقلانیت علمی - قرآنی - بیکنی توسط بازسازی مبانی فلسفی جدید از خدا و ختم نبوت گرفته تا زمان و ... بشود و تنها از این طریق معتقد به نجات اسلام و نجات مسلمانان بود .

نهضت علم گرایی و سیانس زدگی و پوزیتویستی مهندس مهدی بازرگان: در ادامه نهضت بازسازی تفکر دینی در اسلام اقبال که مانند نهضت اصلاح گرایانه امام حسین و امام محمد غزالی و سید جمال الدین اسد آبادی و عبده و رشید رضا یک نهضت فرامنطقه ائی در جهان اسلام می باشد بعلت شرایط مختلف اقتصادی و تاریخی و اجتماعی کشورهای اسلامی تا زمان ظهور شریعتی (که آخرین نهضت اصلاح گرایانه فرامنطقه ائی در جهان اسلام در قرن بیستم و ... می باشد) ما با نهضتهای اصلاح گرایانه منطقه ائی روبرو هستیم که آوازه و حرکت آنها در بیش از جغرافیای ظهور آنها گسترش پیدا نکرد که از جمله این نهضتهای اصلاح گرایانه منطقه ائی در کشور ما مهندس مهدی بازرگان می باشد که سعی می کرد توسط نهضت سیانتیسی گرایی علم تجربی قرن نوزدهم اروپا دست به اصلاحات دو مؤلفه ائی اسلامی و مسلمانی در کشور خودمان بزنند شعار اساسی بازرگان در این مسیر این بود که " من اسلام را برای ایران می خواهم نه ایران را برای اسلام " و پایه این شعار بازرگان آنچنانکه در سال 1340 در مراسم تاسیس نهضت آزادی گفت " ما به ایران و مصدق و اسلام و قانون اساسی مشروطیت هماهنگ اعتقاد داریم " که منظور بازرگان از همه این شعارها منطقه ائی و یا کشوری و یا ایرانی کردن حرکت اصلاح گرایانه خود بود و هم فاز با آن مرزبندی کردن با تمام حرکتهای فرامنطقه ای گذشته بوده است مهندس مهدی بازرگان در حرکت اصلاح گرایانه خود می کوشید جهت اتخاذ استراتژی اصلاحات خود دو استراتژی گذشته اصلاح گران با منطقه ائی کردن آنها با هم تلفیق نماید و سپس بر پایه یک حرکت دو مؤلفه ائی عقلانیت نظری و عقلانیت عملی جهت تحقق این دو استراتژی اقدام نماید عقلانیت نظری مهندس مهدی بازرگان که سلاح او برای نجات اسلام از انحرافهای گذشته بوده است عبارت بود از تکیه بر علم تجربی قرن نوزدهم اروپا یعنی همان فیزیک و شیمی و مکانیک و ترمودینامیک و ... آنها بشکل انطباقی جهت استحاله پوزیتویستی تمامی مفاهیم اسلامی از مفاهیم فلسفی در راه طی شده گرفته تا معاد در نره بی انتها و باد و باران و حتی مسائل فقهی در مطهرات و ... جهت فلسفه زدائی و تصوف زدائی و فقه زدائی و ... اسلام که در این عرصه مهندس مهدی بازرگان تا بدانجا پیش رفت که بر پایه همین علوم به تفسیر منحنی علمی قرآن نیز دست پیدا کرد و می کوشید تا توسط همین علوم تجربی پوزیتویستی تمامی مفاهیم بنیانی مطرح شده از جانب علامه اقبال لاهوری تبیین و بازسازی سیانسی بکند و در عرصه بازسازی عملی مهندس مهدی بازرگان جهت نجات مسلمین از انحطاط و عقب ماندگی با تکیه بر عقلانیت عملی که بر چهار مؤلفه لیبرالیسم غرب تکیه کند که عبارت می باشند از:

1. کار
2. نظم
3. آزادی سیاسی
4. آزادی اقتصادی

بنابراین مهندس مهدی بازرگان در پروژه انطباقی خود:

اولا معتقد بود که برعکس دو پروژه منفک از هم فوق که یکی معتقد به تقدم نجات مسلمین از انحطاط برای نجات اسلام از انحراف بود و دیگری معتقد به تقدم نجات اسلام از انحراف جهت نجات مسلمانان از انحطاط بود بازرگان معتقد به تلفیق هر دو استراتژی فوق بود و انجام همگام این دو مؤلفه توسط یک استراتژی دو مؤلفه ائی عقلانیت نظری و عقلانیت عملی ممکن می دانست لذا در عرصه عقلانیت نظری بازرگان معتقد بود که علت انحراف اسلام فلسفه زدگی و عرفان زدگی و فقه زدگی و ... می باشد که برای نجات اسلام از این وابستگی ها تنها باید توسط جانشین کردن علم سیانس تجربی و پوزیتویستی قرن نوزدهم اروپا بشکل انطباقی عمل کنیم و تمامی مفاهیم اسلامی از مفاهیم اعتقادی گرفته تا مفاهیم فلسفی و بالاخره مفاهیم فقهی بر پایه همین علم سیانسی قرن نوزدهم اروپا بازسازی نمائیم و علم سیانس را جانشین فلسفه یونان و عرفان هندی و فقه حوزه ائی بکنیم از نظر بازرگان این علم سیانس و عقلانیت ابزاری پتانسیل آنرا دارد که تمامی آن انحرافات را جبران نماید و اسلام علمی شده توسط همین فیزیک و شیمی و ترمودینامیک و ... می تواند اسلام هدایتگر باشد و مسلمین منحنی و عقب مانده از غرب را پاپیای اروپا به کمال برساند.

ثانیا بازرگان در بستر نجات مسلمین از انحطاط معتقد به تکیه بر عقلانیت عملی بود که این عقلانیت عملی را تنها عسای نجات مسلمین از انحطاط می دانست عقلانیت عملی بازرگان بر چهار پایه:

1. کار
2. نظم
3. آزادی سیاسی و اجتماعی یا لیبرالیسم سیاسی

4. آزادی اقتصادی یا لیبرالیسم اقتصادی

استوار بوده است بعبارت دیگر چهارچوب و کانتکس عقلانیت عملی بازرگان جهت نجات مسلمین بر پایه لیبرالیسم در عرصه های فلسفی و اقتصادی و سیاسی و ... استوار می باشد اما این پروژه بازرگان پس از پنجاه سال تلاش وی مانند پروژه سیدجمال به بن بست رسید و بازرگان بر عکس سیدجمال در سالهای پایانی خود بجای اینکه ریشه شکست پروژه خود را در استراتژی علم گرا و پوزیتیویستی و انطباقی و لیبرال زدگی و سیانس زدگی قرن نوزدهم خود تبیین نماید و ریشه شکست خود را در نگاه خود به اسلام ارزیابی کند، در آخرین دستاورد تئوریک خود با طرح این موضوع که بعثت انبیا برای معاد و خداپرستی می باشد، تمامی اندیشه گذشته خود را تحت لوای دنیوی کردن اسلام پس گرفت و آنها را اشتباه دانست و معتقد گردید که بعثت انبیا یک بعثت دنیوی نبوده بلکه یک بعثت آخرتی بوده است تا توسط آن فقط آخرت و خدا را به بشریت معرفی نمایند. در بقیه راهها بشریت نیاز به راهنمایی انبیا نداشته و می تواند خود با چراغ عقل بدون هدایت انبیاء طی طریق کند. اینجا بود که بازرگان مرد و قبل از اینکه خود فیزیکی بازرگان بمیرد، اندیشه انطباقی و پوزیتیویستی اش بدست خود وی به قبرستان فرستاده شد، چراکه حاصل اندیشه نهائی بازرگان این بود که راه نجات مسلمین از انحطاط تنها با جدا کردن اسلام از دنیا و اجتماع و سیاست و مسائل این جهانی ممکن می باشد. اسلام و قرآن و محمد تنها یک هدف داشته اند و آن آموزش آخرت منهای دنیا و خدای منهای طبیعت به بشر بوده است، هر کار دیگر تحت هر نامی که بنام اسلام کرده ایم عبث و بیهوده بوده، خواه بنام فلسفه، خواه بنام علم سیانس، آنچه که خود او کرده است و خواه بنام فقه حوزه و خواه بنام ایدئولوژی سازی از اسلام، هیچکدام اینها از نظر بازرگان پیر با اسلام سنخیت ندارد، اصلاً اسلام را نباید نزدیک جامعه و سیاست و دنیا و مردم و ... کرد، فقط و فقط کار قرآن و اسلام و محمد دو چیز است تبیین مرگ و معاد و خدا و ماوراء الطبیعت. البته پروژه ناتمام آخرت زدگی بازرگان پیر با مرگ او توسط دکتر فرج دباغ (عبدالکریم سروش) دنبال گردید و فرج دباغ می گوید همان پروژه بازرگان را با عصای تصوف و عرفان هندی که چهارچوب نظری آنها بر نفی دنیا و تکیه مجرد بر آخرت و نفی اختیار انسان و تکیه بر جبر و نفی عقلانیت و تکیه بر عشق و ... که همان کانتکس اندیشه بازرگان پیر می باشد تبیین نماید و در عرصه عقلانیت عملی که همان اندیشه بازرگان جوان می باشد با تکیه بر لیبرالیسم اقتصادی و فلسفی و اجتماعی و معرفتی و سیاسی جهت نجات مسلمین حرکت کند. بهر حال سرانجام پروژه بازرگان - دباغ هم چیزی جز شکست و بن بست ره آوردی نخواهد داشت آنچه که شکست این پروژه در دهه 70 - 80 حرکت اصلاح طلبی کشور خودمان بسادگی تجربه کرده ایم چراکه آنچه که هگل می گوید:

" در یک جامعه دینی راه سعادت و راه شقاوت، راه دنیا و راه آخرت و ... آنها، از دین می گذرد و با باز نشسته کردن دین توسط پروژه دین حداقلی و معاف کردن دین از دخالت در دنیا و سیاست و اجتماع راهی جز به ترکستان رفتن برای این اعرابها باقی نمی ماند. "

نهضت اصلاح گرایانه بازگشت به خویش شریعتی: آخرین حلقه از نهضت اصلاح گرایانه تاریخ اسلامی که صورتی فرامانطقه ای داشته است نهضت بازگشت به خویش شریعتی می باشد البته آنچه که فوقاً هم به اشاره رفت در نهضت بازگشت به خویش معلم کبیرمان شریعتی گرچه بلحاظ فونکسیون مانند نهضت های فرامانطقه ائی اصلاح گرایانه ائی که فوقاً ذکرش رفت این نهضت هم معتقد به نجات اسلام از انحراف و نجات مسلمین از انحطاط می باشد، ولی بلحاظ مکانیزیمی شعار بازگشت به خویش شریعتی با شعار اصلاح طلبانه امام حسین و شعار احیاء گرانه امام محمد غزالی و شعار سلفیه سیدجمال و عبده و رشید رضا و شعار بازسازی فکر دینی در اسلام اقبال و شعار سایننیزه و لیبرالیزه کردن مفاهیم اسلامی بازرگان متفاوت می باشد. چراکه در شعار بازگشت به خویش، شریعتی می گوید آنچه که هگل می گوید، بر پایه استراتژی نجات دین و اسلام و شیعه از انحرافات تاریخی و اجتماعی و طبقاتی گذشته، لکوموتیو سعادت جامعه مسلمین که همان دین صیقل یافته می باشد مشخص نماید. چراکه شریعتی در عرصه شعار بازگشت به خویش خود فوراً مطرح می کند که کدام خویش؟ و با انتخاب خویش دینی و خویش اسلامی در میان همه خویش های موجود که عبارت می باشند از خویش سنتی جلال آل احمد و خویش اساطیری فردوسی و ... با تمامی خویش های غیر دینی مرزبندی می کند و بعد از بیان خویش دینی و خویش اسلامی با طرح کدام اسلام؟ و یا کدام شیعه؟ با اسلام فقهانی و اسلام فلسفی یونانی و اسلام زاهدانه تصوف شرقی و شیعه صفوی و شیعه بوسفیانی ... مرزبندی می کند و اسلام محمد و شیعه علوی و سنت ابوذری را انتخاب می کند و با این انتخاب این مرزبندیها را شفاف تر می سازد. بنا براین شریعتی مانند همه نهضت های اصلاح گرایانه بعد از سیدجمال معتقد بود که عامل اصلی انحطاط مسلمین انحراف اسلام میباشد که توسط نیروهای استعمارگر مذهبی صورت گرفته است. چراکه از نظر شریعتی " در کارخانه پتروشیمی ارتجاع دینی استعمار کهنه از خون، تریاک ساخته است " و برای اینکه بتوانیم مسلمین را از انحطاط گرفتار شده در آن نجات دهیم باید اسلام را از انحراف اسیر شده در آن نجات دهیم و برای نجات اسلام از انحراف باید از اسلام تریاک شده موجود اسلام خون بسازیم و برای اینکه بتوانیم از این اسلام و شیعه تریاک شده، خون بسازیم و اسلام را بشکل اولش باز گردانیم که ماهیت خون داشته است نه ماهیت تریاک باید

آنچه که باعث گردیده تا اسلام خون اولیه بدل به اسلام تریاک فعلی بشود، که همان سنتهای تاریخی و اجتماعی و طبقاتی می باشد، از دامن اسلام بزدانیم و با صیقل زدن اسلام و شیعه، پوسته پشمینه وارونه شده اسلام و شیعه را به شکل اصلی آن بر گردانیم. لذا از اینجا بود که بین دیدگاه اصلاح گرایانه شریعتی و دیدگاه اصلاح گرایانه جلال آل احمد جدائی افتاد. چرا که شریعتی عامل تحول و نجات مسلمین از انحطاط را در اسلام صیقل یافته از سنتهای تاریخی می داند. در صورتیکه جلال آل احمد عامل تحول و نجات مسلمین را در تمسک به سنتهای تاریخی - اجتماعی و مذهبی در برابر غرب می بیند. بنابراین در این راستا بود که شریعتی برای نجات اسلام از انحراف و نجات مسلمین از انحطاط با سیدجمال در یک حرکت عرضی قرار گرفت اما با عبده و رشید رضا و اقبال و ... در یک رابطه طولی حرکت اصلاح گرایانه خود را مطرح کرد و برای این منظور در ادامه حرکت اصلاح گرایانه اسلامی - مسلمانی آنها شریعتی شعار بازگشت به اسلام محمد و تشیع علوی مطرح کرد. البته این بازگشت به اسلام شریعتی با شعار سلفیه سیدجمال و شعار بازسازی اقبال تفاوتی داشت. چراکه شعار بازگشت به اسلام شریعتی بازگشت زمانی به تاریخ عصر محمد نبود بلکه بازگشت معرفتی بود جهت عصری کردن اسلام با زمان حاضر. در این رابطه بود که شریعتی با عینک تطبیقی - تاریخی خود به گذشته رفت نه با عینک انطباقی - علمی عبده و رشید رضا و بازرگان و ... که آنچه از مدرنیته و علم تجربی قرن نوزدهم اروپا با خود داشتند به جای آن اضافات تاریخی آنچنانکه مهندس مهدی بازرگان هم در کشور ما به اسلام تزریق کرد تزریق نمایند شریعتی بجای این نگرش و رویکرد شیوه دومی را بر گزید که این شیوه تطبیقی تاریخی بود و معتقد بود که تنها با این عینک تطبیقی - تاریخی امکان نجات اسلام از انحرافات گرفتار شده در آن وجود دارد و برای این مقصود و منظور بود که شریعتی ابتدا با سلاح تاریخی تمامی وجوه اسلام را بصورت تاریخی تبیین کرد و پس از این تبیین تاریخی اسلام بود که شریعتی اسلام را از آسمان به زمین آورد آنچنانکه سقراط حکمت را از آسمان بزمین آورد و پرومته آتش را از آسمان به زمین کشانید. پس از زمینی کردن اسلام بود که شریعتی توان صیقل زنی و آب بندی کردن اسلام را پیدا کرد و برای این منظور برعکس عبده و اقبال و ... شریعتی برای اینکه در سرچشمه اولیه دچار انطباق نظری نگردد ابتدا کوشید در عرصه تاریخی دیدن تمامی اسلام و حرکت آن، برای جلوگیری از انحراف شخصیتها ی اولیه اسلام را صیقل تاریخی کند و از آنها معالم طریقه برای استراتژی خود بسازد و عینکی برای نگرستن به اسلام بیابد در این رابطه بود که شریعتی برای این هدف خود پارادایم کیس هائی در نسل اول اسلام انتخاب کرد که این پارادایم کیس ها عبارت بودند از:

1. پیامبر اسلام
2. علی ابن ابی طالب
3. ابوذر غفاری
4. فاطمه
5. حسین ابن علی
6. زینب
7. حر

و ... و بعد از انتخاب این پارادایم کیس ها بود که شریعتی بعد از آنکه همه اینها از صورت آسمانی و اسطوره ائی و فراتاریخی و ... به زمین آورد، شروع به صیقل زدن و زنگار زدائی تاریخی از آنها کرد و پس از این صیقل زدائی بود که شریعتی یک مرتبه احساس کرد که هر کدام از این پارادایم کیس ها انتخابی صیقل زده خود تندیس یک شعار و اندیشه و حرکت در عصر حاضر می باشند لذا توسط این تندیس ها و معالم طریقه ها بود که به عصر و زمان ما آمد تا تبیین تاریخی شرایط فعلی بکند. بنابراین برعکس آنچه مطرح می کنند شریعتی از سوسیالیسم علمی به ابوذر نرسید بلکه بلعکس از ابوذر صیقل یافته از زنگارهای تاریخی بود که شریعتی به سوسیالیسم رسید همچنین شریعتی از ارزش زن بورژوازی به فاطمه دست پیدا نکرد، بلکه بلعکس شریعتی از فاطمه صیقل یافته از زنگارهای تاریخی بود که به ارزش زن مسلمان پی برد و توسط این ارزشهای زن مسلمان بود که شریعتی توانست با زن سنتی و زن مدرنیسم مرزبندی کند همچنین شریعتی از مبانی فلسفی آگزیستانسیالیسم به پارادایم کیس حر در صحنه عاشورا دست پیدا نکرد بلکه بلعکس شریعتی از حر صیقل یافته بود که به ارزشهای آگزیستانسیالیستی انسان پی برد و قس علیهذا.

والسلام